



عباس پنشاسته روزنامه‌نگار

**اخیرا با اصرار و تاکید گفته می‌شود که رویه اهل بیت، فقها و علما در مواجهه با سلاطین و استکبار زمانه خود، بر تقیه بوده و تقیه علامت شیعه است تا جایی که برخی در مواجهه با مساله عاشورا هم این واقعه را یک موقعیت خاص و استثنایی قلمداد کرده‌اند. بعضا شاهد مقبولیت تقیه را اقدام علمایی مانند شیخ‌صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و... در نزدیک‌شدن به دربار دانسته و این کار را سبب کند شدن تیغ سلاطین جبار علیه شیعه می‌دانستند. غیر از سیره علما، به روایاتی هم اشاره می‌کنند که ترک تقیه را ترک امر خدا دانسته‌اند. با این تفاسیر برخی نتیجه گرفته‌اند که راهبرد کلی جمهوری اسلامی در مواجهه با استکبار باید بر مبنای تقیه باشد. اما در این میان چند سوال مطرح است. آیا می‌توان راهبرد اصلی ائمه در مواجهه با دشمن را تقیه دانست؟ آیا می‌توان یک و تنها یک رویه را (مثلا تقیه‌را) اصل گرفت و دیگری را فرع آن دانست؟ یعنی آیا می‌توان گفت که راهبرد کلی مثلا تقیه بوده و باقی، فرع و استثنای بر آن بوده‌اند؟ این پرسش‌ها را با حجت‌الاسلام هادی صادقی، دکتری کلام جدید و رئیس مرکز توسعه شوراهای حل اختلاف قوه قضائیه در میان گذاشتیم.
منشوخ پاسخ‌های هادی صادقی به پرسش‌های «فرهیختگان» را از نظر می‌گذرانید.**

\*\*\*

در مورد تقیه سوالاتی مطرح است و معمولا شیعیان در طول تاریخ بیش از دیگر فرق مسلمان به تقیه توجه داشته‌اند به‌طوری که شیعه را گاهی با تقیه معرفی می‌کنند. بعضی از فرق هم به شیعیان اتهام می‌زنند که شیعه تقیه را- که امری خلاف مسلمانی است- در پیش گرفته و بعضا هم آن را نحوی نفاقی می‌خوانند. البته این موضوعات خیلی مورد بحث واقع شده و در جای خود نیز جواب داده شده است.

اولا باید دانست که تقیه امری منحصر به شیعه نیست و همه مسلمانان تقیه دارند. [در اسلام] تقیه از زمان پیامبر(ص) رواج داشته و در آیات قرآن به آن اشاره شده است. نه‌تنها مسلمانان بلکه دیگر انبیا و امت‌ها هم تقیه داشته‌اند[و تقیه] مورد تایید خداوند در قرآن [هم] قرار گرفته است. من فقط برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم.

آیه شریفه ۲۸ سوره آل عمران می‌فرماید: **لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ** [لَا نَسْأَلُكَ تَفَاهُا وَبِحَدِيثِكَمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَأَلَّى اللَّهُ النَّصِيرِ] یعنی نباید اهل ایمان، مؤمنان را واگذاشته و از کافران دوست گزینند، و هرکه چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای در حذر بودن از شر آنها [یعنی می‌توانند تقیه کنند]. و خدا

شما را از (عقاب) خود می‌ترساند و بازگشت همه به‌سوی خدا خواهد بود.

این آیه، تقیه را به‌عنوان یک حالت استثنایی تجویز کرده که در برابر کافران می‌توان از آن روش استفاده کرد. البته تقیه نوعی است که در اینجا به‌یکي از آنها اشاره شده است.

آیه دوم در مورد عمار یاسر است که وقتی مورد شکنجه کفار و مشرکان قرار گرفت، برای حفظ جان خودش کفر گفت. آیه شریفه ۱۰۶ سوره نحل نازل شد: **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** یعنی هر کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد-نه‌آنکه به‌زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) بلکه به اختیار کافر شد و با رضا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به ظلمت کفر گشت- بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب بزرگ دوزخ خواهد بود.

بنابراین اصل تقیه جایز است و در سنت پیامبر اکرم(ص) هم بوده و غیر از شیعه‌ها خیلی از صحابه هم به تقیه عمل کرده‌اند که نمونه‌های فراوانی دارد. یک نمونه جالب هم از ام‌های پیشین عرض کنم و آن اینکه آیه ۲۸ سوره غافر می‌فرماید: **«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ»** که در مورد آن مرد مومنی است که جزء آل فرعون بوده است اما ایمان خود را کتمان می‌کرده است. آیه اشاره به زمانی دارد که موسی(ع) ایمان خود را بیان کرده و از حال تقیه خارج شده و به پیامبری مبعوث شده بود و برای هدایت فرعون آمده بود و او را دعوت به خدابرسی کرد، اما می‌خواستند او را بکشند که این فرد مومن آمد و از موسی دفاع کرد.

لذا اصل تقیه امری کاملا جایز است که هم در قرآن و هم در سنت‌های پیشین وجود داشته، یک امر عقلانی هم هست و اصلش این است که انسان خود را از خطر حفظ کند و بیهوده خود را به خطر نیفتاند. البته اگر جهاد بود باید جهاد کرد. بعضی‌ها خطا می‌کنند و فکر می‌کنند در موضع جهاد هم باید تقیه کرد، درحالی‌که چنین نیست، تقیه یک امر استثنایی است و اصل بر این است که انسان اعتقادش را بیان کند و بر سر اعتقادش بایستد مگر مصلحت بزرگ‌تری اقتضای دیگری داشته باشد.

باید توجه کنیم که اصل را بر چه چیزی می‌گیریم و فرع و استثنا را بر چه چیزی قرار می‌دهیم. مجموعه آیات فراوانی که در موضع آشکارکردن اعتقادات و محکم‌ایستادن در برابر دشمنان داریم، نشان می‌دهد که اصل و اساس در سنت اسلامی این است که انسان در هنگامه خطر، ایستادگی و مقاومت کند، البته در مواقع استثنایی [و] در موقع خطر، اجازه داده شده که انسان خود را حفظ کند. این بحثی کلی در مورد تقیه بود که عرض شد. اما مفهوم دیگری درمورد بحث تقیه مطرح می‌شود به‌نام «هدنه». هدنه به‌معنای آتش‌بس و نحوی صلح موقت است، به‌معنی دست برداشتن از جنگ برای یک دوره کاملا مشخص شده است. در فرهنگ اسلامی به این موضوع پرداخته شده و مفصل درمورد آن بحث شده است. علمای ما هدنه را در برابر جهاد بحث می‌کنند یعنی جایی که موضع جهاد است. نکات زیادی در بحث هدنه وجود دارد و در مباحث فقها زیاد آمده است و از جمله مقام‌عظم رهبری در درس خارج خود به این موضوع پرداخته‌اند. ایشان در آنجا نکاتی را فرموده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنم. اول اینکه می‌فرمایند اصل جواز هدنه (آتش‌بس) اجماعی و مسلم است و آیات قرآن و سیره پیامبر بر این بوده و یکی از مواردی که برای جواز هدنه استدلال می‌کنند، بحث صلح حدیبیه است.

مطلب دوم اینکه هدنه حتما مشروط به وجود مصلحت است وگرنه

درصورتی که مصلحت وجود نداشته باشد، ما حق آتش‌بس نداریم. آنجا

# اندیشه

حکم و موضوع تقیه در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با هادی صادقی

# تقیه، استراتژی از سر ترس یا تاکتیک مبارزه با ظلم



ندارم بلکه با نظریه‌ها کار دارم. ممکن است اشخاصی که یک نظریه را بیان کرده‌اند، خود شجاع و شیردل باشند اما نوع نظریه‌ای که مطرح شده، شجاعانه نباشد بلکه بزدلانه باشد.

در نظریه بزدلانه نسبت به تقیه و هدنه این‌طور گفته می‌شود که اصل در دوران غیبت بر این است که نباید مجاهدت کرد و تمام آیات جهاد باید تعطیل شود. ده‌ها آیه جهاد داریم و همه را هم باید تعطیل کنیم. برخی با استناد به یک یا دو روایت -که آن را هم بد معنا می‌کنند- به کل قرآن بی‌اعتنایی می‌کنند و تمام آیات جهاد قرآن را نادیده می‌گیرند. یک نظریه این است که در دوره غیبت نباید هیچ کاری انجام داد و باید صبر کرد تا امام زمان(عج) ظهور کند. این نظریه با کل قرآن مخالفت دارد، حتی اگر روایت صحیح‌السنند قوی وجود داشته باشد، این‌طور روایتی را- که مخالف صریح قرآن است- نمی‌توان پذیرفت. به ما در سنت اهل‌بیت(ع) یاد داده‌اند که چنین روایتی که مخالف صریح قرآن است را «فاضرهوه علی‌الجدار» یعنی آن را قبول نکنیم.

اگر آیات جهاد را یک بار دیگر با این نگاه ملاحظه کنیم، می‌بینیم که برخی از اینها به پیامبر خطاب دارد اما بسیاری از آنها خطاب به کل مسلمانان دارد

و خدا صریحا دستوراتی داده که حق نداری اینها را نادیده بگیری.

اما دیدگاه‌های دیگری هم داریم که شیردلانه هستند. اینها می‌گویند تکلیف، دائرمدار قدرت است و اگر ما قدرت داشتیم باید با ظلم مبارزه کنیم. هر دو نظریه قبلی منغلطانه است ولی نظریه سومی وجود دارد که فعالانه است، به این معنا که ما یک نظریه ضرورت تولید قدرت را می‌توانیم عرضه کنیم. یک فرضیه‌ای ساخته و پرداخته می‌شود، در این فرضیه چنین گفته می‌شود که مومن وظیفه دارد با ایمانش تولید قدرت کند و محکم بایستد و با تولید قدرتش برای خودش تولید امنیت هم بکند. این نظریه «ضرورت تولید قدرت» یک نظریه شیردلانه فعال عاقلانه است. به این معنا که ما در برابر دشمنانی که کمر همت به نابودی مسلمانان می‌بندند، باید خودمان، با اتکا به خداوند، تولید قدرت کنیم. ممکن است پرسیده شود چگونه تولید قدرت کنیم؟ ببینید قرآن در آیات سوره آل عمران به ما یاد داده است. می‌فرماید: **«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ»** یعنی نباید کشتگان در راه خدا را مرده فرض کرد، اینها زنده هستند. ویژگی‌های آنها در دو آیه بعدی بیان می‌شود و بعد از آن، آیه ۱۷۳ می‌فرماید: **«الَّذِينَ قَالِ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضَّلَ لِمُ الْمُتَمَسِّكِهِمْ سَوْءَ مَا وَتَّبِعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»** یعنی کسانی بودند که (بعضی از) مردم، ولی به آنان گفتند: «مردم! [= لشکر دشمن] برای [حمله به] شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها ترسید. «اما این سخن، بر ایمان‌شان افزود و گفتند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.» به همین جهت، آنها[از این میدان] با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ درحالی‌که هیچ ناراحتی به آنان نرسید و از رضای خدا، پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. ادامه آیات می‌فرماید: **«إِذَا دُكِرَ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا ان كُتِمَ مَوْمِنِينَ»** یعنی این فقط شیطان است که پیروان خود را(با سخنان و شایعات بی اساس) می‌ترساند. از آنها ترسید و تنبها از من بترسید اگر ایمان دارید.»

این ۵ آیه‌ای که پشت‌سر هم آمده‌اند، حال مومنین و کسانی که مجاهدت فی سبیل‌الله می‌کنند را بیان می‌کند. در این چند آیه وضعیت پیروان الله و پیروان شیطان و کسانی که می‌ترسند و آنهاپی‌ای که جز از خدا نمی‌ترسند را بیان می‌کند. درنهایت می‌فرماید کسانی که مومند با وجود اینکه برخی آنها را می‌ترسانند- که عده‌ای جمع شده‌اند تا شما را بکشند- نمی‌ترسند و این باعث ازدیاد ایمان آنها می‌شود و به این وسیله تولید ایمان بیشتر و تولید قدرت بیشتری می‌کنند. نتیجه این می‌شود که نعمت خدا شامل حال آنها می‌شود و بدی به آنها نمی‌رسد. این نشان می‌دهد که از طریق اتکا به خدا و ترسیدن در برابر کفار، باعث ازدیاد ایمان خود شویم که در نتیجه ازدیاد قدرت و ازدیاد امنیت را به دنبال خواهد داشت.

همین‌طور آیات دیگر فراوان است مثلا آیات مختلفی در سوره توبه در همین زمینه وجود دارد. آیه ۱۲۴ سوره توبه می‌فرماید: **«وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ إِلَيْكُمْ رَأَدْنَا هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»** وقتی که سوره‌ای نازل می‌شود- یا توجه به آیه قبل آن، مقصود این است که وقتی دستور قتال و جنگ داده می‌شود- ایمان مومنین با آمدن دستور جهاد، تقویت می‌شود و اینها به یکدیگر بشارت می‌دهند.

از مجموعه این آیات می‌فهمیم که ما می‌توانیم نظریه ضرورت تولید قدرت را که یک نظریه شیردلانه است، بپذیریم. به این معنا که ما با ایمان خود و با استواری در مسیر خدا و جهاد و پرهیز از ترس و وحشت، می‌توانیم تولید قدرت کنیم. وقتی تولید قدرت کردیم دیگر نیازی به هدنه و سازش و تقیه نداریم. البته اینها با نوع دیگری از تقیه که به آن «تقیه مداراتی» می‌گوییم منافاتی ندارد. تقیه مداراتی برای این است که بتوانید مخالفان را به‌سوی حقایق دعوت کنید و با آنها سر ستیز نداشته باشید و حساسیت‌های آنها را برانگیخته

@farhikhtegandaily

🌍🇮🇷🇮🇷🇮🇷

WWW.FDN.IR

فرهیختگان

تکندید که این به‌جای خود و به‌قوت خود باقی است.

پس تقیه‌ای که از سر ترس است -یعنی تقیه خوفی- تقیه حداقلی به‌حساب می‌آید و نباید زیاد باشد. این نوع تقیه در جایی است که خیلی در موضع ضعف باشیم و هیچ کاری نتوانیم انجام دهیم. فقط در موارد استثنایی پیش می‌آید و اصل بر این است که مومنین باید با قوت عمل کنند. اگر جایی مصلحتی ایجاب کرد، هدنه صورت بگیرد.

اما نوع دوم تقیه -که به آن تقیه مداراتی می‌گویند- برای این است که حساسیت‌های دیگران را تحریک نکنید و بتوانید با استفاده از باب دوستی، حقایق را به آنها برسانید و با آنها زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشید. این تقیه در برابر کافر حربی نیست. این برای سایر فرقه‌های مسلمان یا پیروان سایر ادیان دیگر است. البته به‌شرطی که بر سر جنگ با ما نباشند. این تقیه در فرهنگ اسلامی وجود داشته و اهل‌بیت هم خیلی به این نوع تقیه سفارش کرده‌اند. امام باقر(ع) فرموده‌اند: **«التَّقِيهِ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي.»** یا امیرالمومنین(ع) فرموده‌اند: **«التَّقِيهِ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ.»**

بنابراین دیدگاه تاریخی شیعه چنین دیدگاهی است که ضمن تاکید بر ضرورت جهاد و تلاش برای تولید قدرت، در جایی هم که امکان تولید قدرت وجود ندارد، «هدنه» یا «تقیه مداراتی» یا «تقیه‌خوفی» صورت می‌گیرد. نکته دیگری که باید اضافه کرد این است که هر دو وجه تقیه و هدنه یا جهاد و ستیز، تماما بر حسب شرایط زمان و مکان تعیین می‌شود. این‌گونه نیست که با یک چیزهایی را از پیش مسلم بگیریم و بگوییم برای تمام تاریخ باید این‌گونه عمل کنیم، نه. این حرف غلطی است که بگوییم در کل تاریخ غیبت، ما باید به سمت هدنه برویم. این هم غلط است که بگوییم در کل تاریخ غیبت باید به سمت جنگ برویم. هر کدام از اینها بر حسب شرایط خودش است.

به‌عنوان مثال حضرت امام(ره) ابتدا نا در زمان شاه قدرت نداشت، حکومت شاه با آن همه امکانات و تجهیزات، به‌نحو کاملا ترسناک حاکم بود. شاید خیلی از علما هم به‌خاطر همین نگرانی‌ها سکوت یا تقیه می‌کردند. اما امام(ره) چه کردند؟ با اتکا به ایمان الهی پا در میدان مبارزه گذاشتند و تقیه را کنار نهاده، در این مبارزه، تولید قدرت کرده و سبب بیداری مردم شدند. دل‌ها به امام اقبال پیدا کرد و همین موجب تولید قدرت شد. وقتی مردم حقیقت را از فردی شجاع شنیدند، ترس را کنار گذاشتند و به میدان آمدند، ۱۵ خرداد کشته دادند اما باز هم در یک دور دیگر به میدان آمدند که در سال ۵۶ و ۵۷ حرکتی سراسری شد. امام شاگردانی هم تربیت کرده بودند که آنها هم فعال بودند. امام یکتنه آغاز کرد و به یک جمعیت چند ۱۰ میلیونی منتهی شد، این یعنی تولید قدرت. پس می‌توانیم در زمانی که در ضعیف هستیم شروع به حرکت کنیم. نباید همیشه تئوری را بر این اساس قرار دهیم که [بناسات] کلا منفعل باشیم و هیچ کاری نکنیم و [نباید] نظریه ما مبتنی‌بر ترس باشد و بگوییم همیشه باید صبر کنیم و سازشکار باشیم تا امام زمان(عج) ظهور کند. قطعاً این رویکرد مخالف روح قرآن و صریح آیات قرآن است.

از طرف دیگر نظریه «منغلطانه شیردلانه» است که می‌گوید: «اگر قدرت داشتید، قیام کنید.» خب اگر کاری نکنیم، قدرت هم پیدا نمی‌کنیم. اما نظریه سوم می‌گوید در راه ایمان خود تلاش و تولید قدرت کنید و این کاری است که امام انجام داد و مردم را بسیج کرد. امام در جنگ هشت‌ساله هم با همین روش تولید قدرت عمل کرد. جنگ که پیش آمد، عده‌ای ترسیدند ولی عده‌ای مصداق آیه ۲۲ سوره احزاب شدند که می‌فرماید: **«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَوَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»**، یعنی مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته‌اند. و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.»

مگر غیر از این بود که ایمان کسانی که جبهه می‌رفتند، تشدید و تقویت می‌شد؟ راه این است [که طی آن] هم تقویت ایمان و هم تقویت بنیه دفاعی می‌شود. اینها با هم یک بده‌بستان دارند. وقتی انسان در مسیر مجاهدت قرار بگیرد، هم ایمان او افزایش می‌یابد و هم به‌واسطه این افزایش ایمان، تولید قدرت بیشتری می‌شود. لذا نتیجه هم تولید امنیت خواهد بود. بعد از هشت‌سال دفاع مقدس، امنیت کم‌نظیری در کل منطقه داریم. راه همان است که امام به ما یاد داد و رهبر معظم انقلاب هم همین راه را ادامه داد.

رویه ائمه اطهار هم یکسان نبوده است؛ همان زمان که تقیه می‌کردند، در پی تربیت شاگردان و پیروانی بودند که بتوانند با آنها قیام کنند. امام‌صادق(ع) می‌فرماید اگر من ۴ نفر داشتم قیام می‌کردم، یعنی این افراد را نداشته‌اند که مجبور بودند تقیه کنند. بنابراین نمی‌شود این را به ائمه نسبت داد که همه آنها درحال تقیه محض بودند و هیچ کاری نمی‌کردند؛ خیر. بنابراین راهبرد اصلی مبارزه با متجاوزان با مخالفان و دشمنان، مبارزه بوده، اما شیوه‌های مبارزه متفاوت بوده است؛ یک زمان مبارزه آشکار و صریح، یک زمان مبارزه پنهان بوده است. ائمه همیشه مبارزه می‌کردند و هیچ‌گاه دست از مبارزه برنداشتند. با توضیحاتی که دادیم، می‌توانیم رویه اصلی شیعه را مبارزه با ظلم، ظالم و کافر حربی و کسی که سر جنگ و ستیز با ما دارد بدینام و این را به‌عنوان سیره اصلی درنظر داشته باشیم و سعی کنیم دنبالش کنیم و از مبارزه دست برنداریم.

ما یک بحث حکمی داریم و یک بحث موضوعی. بحث حکمی را گفتیم اما بحث موضوعی این است که در شرایطی که الان در آن به‌سر می‌بریم، مصلحت با چه کاری است؟ باید شرایط سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی سنجیده شود و ببینیم با کدام روش می‌توانیم با دشمن غدار مبارزه کنیم. آیا با عقب‌نشینی یا پیشروی؟ کدام موفق تر است؟ وقتی نمونه‌های عملی مبارزه یا صلح را می‌بینیم، متوجه می‌شویم که دربرابر این دشمن زورگو که زبانی جز زبان زور نمی‌فهمد، تنها راه موفقیت این است که قدرت پیدا کنید و با زبان قدرت با او صحبت کنید، چون زبان قدرت تنها زبانی است که امروز در سطح بین‌الملل خریدار دارد. اگر قدرت داشتید، دیپلماسی شما هم خریدار پیدا می‌کند، ولی اگر قدرت نداشتید، دیپلماسی شما هم زیون و دلیل می‌شود.

تجربه کشورهایی که واداده یا تسلیم شده‌اند -مانند مصر، لیبی، بعضی کشورهای شرقی و...- نشان می‌دهد که نتیجه وادادگی جز زمین‌خوردن آن جامعه و مردم آن نبوده است. دشمن از مقابل کشوری که با قدرت برخورد می‌کند، عقب‌نشینی می‌کند. تنها راه ما قوی‌شدن است، در این صورت می‌توانیم با منطق خود در سطح بین‌الملل، دیپلماسی فعال داشته باشیم و پیش برویم، ولی بدون قدرت هیچ توفیقی نخواهیم داشت.